

مروری کوتاه بر صد سال اخلاق تحلیلی (بخش دوم)

فلاسفه و مساله اخلاق



چشمگیر را نشان داد:

«مفاهیم وظیفه و تکلیف درست و غلط به لحاظ اخلاقی و معنای اخلاقی «باید» اگر به لحاظ روان‌شناختی ممکن باشد باید دور انداخته شوند چون آنها بقایا یا برگرفته از بقایای یک فهم اولیه از اخلاقتد که اکنون کلاً وجود ندارد. (Anscombe, ۱۹۵۸, ۲۶)

همان‌طورکه فیلسوفان از زمان هیوم به بعد گفته‌اند، نمی‌شود از «باید»، «باید» اخلاقی است را نتیجه گرفت، اما دلیشل این است که این باید تبدیل به واژه‌ای شده است که صرفاً نیروی مسحورکننده دارد، درحالی‌که مفهوم قانونگذار الهی حذف شده است. آنسکوم معتقد است مهم‌ترین نتیجه عملی این فلسفه فیلسوفان همه پیامدگرا شده‌اند و معتقدند عمل درست عملی است که بهترین پیامد ممکن را داشته باشد. آنسکوم پیشنهاد می‌دهد که مفاهیم تکلیف و درست و غلط اخلاقی باید به نفع مفاهیم عدالت و بی‌عدالتی کنار بروند؛ چراکه این دو مفهوم‌اند که محتوای اصیل دارند. آنسکوم در کتاب قصد (۱۹۵۷) مشارکت مهمی در این زمینه از فلسفه داشت که بسیاری از پژوهشگران بهره بردند. (کنی، ۱۳۹۹، ۳۲۷)

مقاله «فلسفه اخلاق جدید» از آثار سرنوشت‌ساز در زمینه فلسفه اخلاق است. به عقیده آنسکوم، تا زمانی که از حالات روان‌شناسی، مانند قصد، عمل و انگیزه، تصور روشنی نداشته باشیم نمی‌توانیم به پرسش‌های فلسفه اخلاق پاسخی مناسب دهیم. برای نمونه این پرسش که آیا شخص غیرعادل شخص بدی است؟ پرسشی اخلاقی است، اما پاسخ به آن بدون «فلسفه روان‌شناسی» (مسائل مربوط به قصد و عمل) ممکن نیست. آنسکوم به مساله اشتقاق «باید» از «است» اشاره می‌کند: به نظر او، چنین چیزی واقعاً مساله نیست؛ مثلاً درمورد امور نااخلاقی روزمره معمولاً «باید» را از «است» به‌دست می‌آوریم. از اینکه گیاه به آب «نیازمند است» حکم می‌کنیم که «باید» به گیاه آب داد. اما اگر این «باید» بخواهد بر «عمل» فرد تأثیری بگذارد، لازم است که شخص «بخواهد» که گیاه رشد کند(امری که به روان‌شناسی مربوط است). تنها «باید»‌های اخلاقی هستند که بر عمل فرد تأثیر می‌گذارند. طبق تلقی رایج، این باید‌ها به این دلیل تأثیرگذارند که از سنخ قانونند(چه قانون الهی و چه قانون عقل). اما چنین ایده‌ای به‌نظر آنسکوم دیگر طرفداری ندارد پس «باید» اخلاقی هم باید کنار گذاشته شود. همچنین به نظر آنسکوم، تلاش‌های فایده‌گرایانه به پیامدگرایانه در جهت تبیین اخلاق دچار مشکل‌اند. با وجود این، آنسکوم می‌خواهد از این نظریه دفاع کند که همچنان می‌توان از اخلاق بحث کرد به همان شکلی که ارسطو و سایر فیلسوفان باستان از آن بحث می‌کردند: چیزی که امروزه به «اخلاق فضیلت» معروف شده است.

فیلسوفان انگلیسی‌زبان در نیمه دوم قرن بیستم به رهیافت‌های گوناگونی در زمینه اخلاق راه بردند. در بریتانیا پس از هیر هیچ فیلسوف واحدی نماینده اصلی نظریه اخلاق نبود. برخی فیلسوفان در واکنش به احیای اخلاق کانتی توسط هیر دوباره بر بن‌مایه‌های اخلاق ارسطویی تأکید کردند.

از طرفی، «برنارد ویلیامز» در زمره آن دسته از فیلسوفانی بود که نقش اصلی در تعیین وضعیت اخلاقی فرد را به بحث یا اتفاق ربط می‌داد. ویلیامز معتقد است که مسون کردن اخلاق از اتفاق به هدف نمی‌رسد. روحیاتی که به ارث برده‌ایم و فرهنگی که در آن به دنیا آمده‌ایم از سر یک اتفاق سازنده بوده است. اینها شرایطی را برقرار می‌کنند که خصلت‌ها، انگیزه‌ها و نیات اخلاقی ما باید در داخل آن عمل کنند. یک بخت تصادفی

سودمند یا مضر باشند. چون خصلت‌ها و افعالی که موجب پیشرفت یا عقب‌گرد انسان از شکوفایی او شود به انتخاب بستگی ندارد. قضاوت‌های اخلاقی هم نمی‌توانند به همین راحتی بسته به انتخاب انسان باشند. همچنین در باب اهمیت و نقش فیلیپا فوت باید گفت که او یکی از مهم‌ترین مدافعان و پایه‌گذاران اخلاقی فضیلت معاصر است. تحلیل فضیلت‌ها و ردیلت‌ها در جهان باستان و قرون وسطی و بررسی رابطه آنها با سعادت بخش بسیار اساسی فلسفه اخلاق بود. اینکه نظریه اخلاقی فضیلت در دهه‌های اخیر بعد از قرن‌ها فراموشی بخش برجسته‌ای از فلسفه اخلاقی را به خود اختصاص داده تا اندازه زیادی وامدار فیلیپا فوت است. یکی از نوشته‌های متأخر او مقاله مهم «فضایل و ردایل» است که در سال ۱۹۷۸ در مجموعه مقالات فیلیپا فوت منتشر شد. فوت در این مقاله روشن می‌سازد که فضایل، به نحوی از انحا، سودمندند، بدین معنا که انسان‌ها بدون فضایل نمی‌توانند به‌خوبی کاری از پیش ببرند. برای نمونه اگر کسی از شجاعت، خویشتن‌داری و حکمت بی‌بهره باشد، نمی‌تواند زندگی خوبی داشته باشد. به تعبیر فوت، جوامعی که از فضایی همچون عدالت و خیرخواهی بی‌نصیبند، برای زندگی مناسب نیستند. فوت در ادامه مقاله توضیح می‌دهد که آنچه فضیلت است، کمالات ذهن و جسم نیست، بلکه آنچه در صاحب فضیلت خوب است، اراده اوست، یعنی قابلیت‌های اخلاقی فرد براساس «قصد‌های» او مورد داوری قرار می‌گیرند. در بسیاری از موارد، آنچه مورد داوری قرار می‌گیرد، نه صرفاً قصد‌های فرد، که عملکرد اوست. اما در هر حال، به نظر فوت، فضیلت علاوه‌بر عملکرد به گرایش نیز نیاز دارد.

پیتر گیج^۲ نیز در کتاب «خوب و بد» (۱۹۵۶) در حمله به تمایز توصیفی– ارزشی، عام‌ترین لفظ مانند «خوب» را نشانه گرفت. ادعای گیج این بود که تمایز اصلی با اهمیت تمایز میان الفاظ وصفی و حملی است. درباره یک لفظ حملی مثل قرمز شخص می‌تواند بفهمد قرمز بودن «الف» یعنی چه، بی‌آنکه بداند «الف» چیست. ولی درباره الفاظ وصفی مثل بزرگ یا غلط اوضاع فرق می‌کند. گیج می‌گوید خوب و بد همیشه وصفی‌اند نه حملی. اگر ما به فرد «الف» بگوییم که او خوب محض است منظورمان این است که او واقعاً خوب است و اگر فلان رفتار را خوب بنامیم منظور ما این است که این یک فعل انسانی خوب است. به همین دلیل اشتباه است که به‌دنبال ویژگی‌ای باشیم که خوبی نام داشته باشد. گیج در کتاب «اظهار نظر» (۱۹۶۵) نشان داد که نمی‌توان معنای خوب را برحسب توصیه تبیین کرد چون ما در بسیاری از متون آن را به کار می‌بریم و توصیه کردن را از آن مراد نمی‌کنیم.

الیزابت آنسکوم^۳ هسمر گیج در ۱۹۵۸ مقاله‌ای مهم و تأثیرگذار به نام «فلسفه اخلاق جدید» نوشت. این مقاله نه فقط هیر بلکه کل فلسفه اخلاقی انگلیسی‌زبان از سیچویک به‌بعد را مورد حمله قرار داد. پاراگراف اول آن یک نظریه

آر.ام. هیر که کرسی فلسفه اخلاق آکسفورد را در اختیار داشت علاقه‌مند بود در اخلاق جایی برای منطق پیدا کند. این چنین بود که، نظریه توصیه‌گرایی در اخلاق پس از احساس‌گرایی و به دست ریچارد مروین هیر پایه‌گذاری شد. دل‌مشغولی نخست هیر در فلسفه اخلاق فراهم‌ساختن سازوکار استدلال در اخلاق بود. او معتقد بود که احساس‌گرایان، با توجه به نقش تحریکی احکام اخلاقی، برای فاعل اخلاقی و اراده‌آزاد انسان جایگاه مناسبی اختصاص داده‌اند؛ اما از تبیین استدلال اخلاقی وامانده‌اند. هیر در باب کارکرد احکام اخلاقی نیز با احساس‌گرایان هم‌داستان نیست و به جای نقش تحریکی، بر نقش توصیه‌ای احکام اخلاقی تأکید می‌کند. هیر، مدعی است می‌خواهد هم آزادی فاعل را بر منصب پذیرش بنشانند و هم امکان استدلال در اخلاق را تبیین کند. ازاین‌رو، هیر برای هموار ساختن مسیر عقلانیت در اخلاق، به اصل عدم تناقض و سازواری توسل می‌جوید و فرمان‌های اخلاقی را «توصیه‌هایی تعمیم‌پذیر» معرفی می‌کند. داوری یکسان در وضعیت‌های مشابه، شرط سازواری در اخلاق است که تعمیم‌پذیری و امکان استدلال در آن را در پی دارد. هیر در پی آن است با روش تحلیل زبانی‌نشان دهد که همانند گزاره‌های خبری، میان جمله‌های امری و اخلاقی نیز روابط منطقی استلزام و سازواری برقرار است. از این دیدگاه، شرط موجه بودن داوری‌های یک شخص آن است که با سایر داوری‌های او تناقض نداشته و از همگان در موقعیت‌های مشابه، انتظار یکسانی داشته باشد. او در کتاب زبان اخلاق یا تشریح نقش و کارکرد واژه‌ها و گزاره‌های اخلاقی و استخراج قواعد حاکم بر آنها، ازجمله سازواری و استلزام منطقی، به توضیح راهکار خود درباره استدلال اخلاقی پرداخته است. هیر، سپس در کتاب آزادی و عقل ، تحت‌تأثیر کانت و با وارد نمودن قاعده تعمیم‌پذیری در نظام اخلاقی خود، رویکرد تازه‌ای نسبت به مسائل اساسی فلسفه اخلاق ایجاد می‌کند. او در این کتاب با توضیح نقش توصیفی واژه‌های اخلاقی در کنار نقش توصیه‌ای آنها، به تبیین سازوکار استدلال اخلاقی از طریق اصل تعمیم‌پذیری پرداخته است. هیر برآن است با تفکیک سطوح و روش‌های تفکر اخلاقی، که در کتاب تفکر اخلاقی آن را مطرح کرده، راهی نو در حل مشکلات پیچیده اخلاقی پیدا کرده و نظامی اخلاقی پدید آورده که هم به جایگاه فاعل اخلاقی توجه کافی نموده و هم عقلانیت احکام اخلاقی را تضمین کرده است.

هیر همچنین میان علم اخلاق (ethics) و اخلاق (morals) فرق می‌گذارد. علم اخلاق مطالعه ویژگی‌های عمومی زبان اخلاقی است که توصیه‌ای بودن و همگانی بودن مهم‌ترین آنها هستند، حکم‌های اخلاقی توصیه‌و منع افعال خاصی هستند، درواقع علم اخلاق در قبال تفاوت و اختلاف نظام‌های اخلاقی خنثی است. ولی این معنایش این نیست که علم اخلاق به لحاظ علمی تهی است. وقتی فهم علم اخلاق دست‌به‌دست

امیال و باورهای یک فاعل اخلاقی حقیقی دهد، می‌تواند منجر به قضاوت‌های اخلاقی مهم و ملموس شود. هیر روشن می‌سازد که توضیحی بودن و همگانی بودن چگونه وارد قضاوت اخراقی واقعی می‌شود: «گرچه چیزی جز انتخاب‌های خود به قضاوت‌های اخلاقی‌ام حجت نمی‌دهد، انتخاب‌های من به‌علاوه ویژگی‌های منطقی زبان اخلاقی، چیزی مانند قاعده زرین اخلاقی را در پی دارد.»

اواخر دهه ۱۹۵۰ بود که تعدادی از همقطاران آکسفوردی نقد‌های ویران‌کننده‌ای بر توصیه‌گرایی هیر وارد کردند. فیلیپا فوت، پیتر گیج و الیزابت آنسکوم از جمله آنها بودند.

فیلیپا فوت^۱ در کتاب‌های «باورهای اخلاقی» (۱۹۵۸) و «خوبی و انتخاب» (۱۹۶۱) با تمرکز بر اسامی فضیلت‌ها و ردیلت‌های خاص، به تمایز بین گزاره‌های توصیفی و ارزشی حمله کرد. او از ما می‌خواهد برای نمونه دو واژه «گستاخ» و «شجاع» را در نظر بگیریم. کار سختی نیست که به معنای کاملاً حقیقی رفتاری را توصیف کنیم که شایسته این القاب باشد. باین‌حال واضح است که گستاخ یا شجاع خواندن کسی بازهم نیاز به ارزیابی دارد. فیلیپا فوت استدلال می‌کند که نمی‌شود یک استدلال را تنها براساس ویژگی‌های ظاهری مثل همگانی بودن و توصیه‌ای بودن، استدلال اخلاقی تلقی کرد. نمی‌شود صرفاً با انتخاب مناسب اینکه س‌ه‌بار در ساعت دست خود را باز و بسته کنیم، فعل خوب انجام دهیم یا تعیین کنیم که خوبی شخص به مو قرمز بودن اوست. باورهای اخلاقی باید با خصلت‌ها و افعالی سروکار داشته باشند که برای انسان‌ها

of identity) تلاش می‌کند تا تناقض نهفته در اندیشه کلیسایی «تثلیث» را حل کند: خدا، پسر و روح‌القدس یک خدا هستند اما یک فرد نیستند. از طرفی علاقه بسیار زیاد گیج به توماس اکویناس بر کسی پوشیده نیست و اینکه در پرداختن به مسائل فلسفی معاصر سعی دارد تا با بازگشت به آرا و نظریات توماس به تقریر و تبیینی جدید از مسائل، دست یابد. اما نباید از یک نکته غافل شد و آن تأثیر عمیق ویتگنشتاین بر گیج است. اگر به کتاب‌ها و مقالات گیج با دقت نگاه کنیم، رد پای ویتگنشتاین را به وضوح می‌توانیم ببینیم. پیتر گیج در سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۴ تحصیلات دانشگاهی‌اش را در کالج بالیول در شهر آکسفورد گذراند و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ در کمبریج به پژوهش‌های فلسفی پرداخت و از سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۶ در دانشگاه بیرمنگام به تدریس پرداخت تا جایی که به‌عنوان نخستین «استاد منطق» در گروه فلسفه دانشگاه لیدز استخدام و در سال ۱۹۸۱ بازنشسته شد.

۳. الیزابت آنسکوم نیز، بیشتر نوشته‌هایش با محوریت فلسفه ذهن و زبان و اخلاق است و فیلسوفی تحلیلی به‌شمار می‌آید. فعالیت‌های علمی، کتاب‌ها و مقالاتش آنقدر تأثیرگذار بود که برخی اندیشمندان او را برجسته‌ترین فیلسوف انگلیسی زبان سده بیستم بنامند. در همین زمینه، دونالد دیویدسون نوشته‌های او در زمینه فلسفه عمل را مهم‌ترین آثار از زمان ارسطو می‌داند. آنسکوم که در آکسفورد درس خواند و در آنجا نیز به مقام استادی رسید و بعد از آن به کمبریج رفت تا ویتگنشتاین را ببیند. در میان شاگردان ویتگنشتاین یکی از کسانی که به‌دقت به مباحث مرتبط با فلسفه ذهن ویتگنشتاین پرداخت، آنسکوم بود، کتاب قصد را منتشر کرد که بحث‌های گوناگونی در میان فیلسوفان در باب عقلانیت علمی و نظریه کش به راه انداخت. از ویژگی‌های مشترک این زوج فلسفی، علاقه بسیار به ویتگنشتاین بود و هر دو تأثیر بسیاری از اندیشه و فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین گرفته بودند. الیزابت آنسکوم یکی از بهترین و مهم‌ترین شارحان و شاگردان برجسته ویتگنشتاین بوده‌که همواره نام او را در کنار فیلسوفانی مثل گئورگ فون رایت و نرمان مالکلم می‌آورد و در شناساندن ویتگنشتاین به جهان انگلیسی زبان نقش بسیاری داشت.

منابع:

۱. کنی، آنتونی، ۱۳۹۹، تاریخ فلسفه، ترجمه رضا یعقوبی، جلد چهارم، نشر پارسه، تهران
۲.فرانکا، ویلیام کی، ۱۲۷۶. فلسفه اخلاق. ترجمه هادی صادقی، قم: طه
۳.دارول، استیون، ۱۳۸۱، فلسفه اخلاق در قرن بیستم ترجمه مصطفی ملکیان، نشر سهروردی
۴.هولمز، رابرت الل، ۱۳۸۲، مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس
۵. هیر، ر، ۱۳۸۳، زبان اخلاقی، ترجمه امیر دیوانی، نشر طه
۶. وارنوک، مری، ۱۳۸۰، فلسفه اخلاق در قرن بیستم ترجمه ابوالقاسم فنائی قم: بوستان کتاب
7. Anscombe, G. E. M. 1958. «Modern Moral Philosophy», Philos-

ophy
8. Anscombe, G. E. M. 1981 , Ethics , Religion , Politics , oxford
9. Copp , David , 1992 META ETHICS Encyl- copedia of Ethics ed. Lawrence C. Becker, GarlandPublishing
10. Crisp,R ,1997 In- troduction", in virtue Ethics, eds. Crisp and Slote, oxford: oxford university press,
11. Foot, Philippa, 1978"virtues and vices" and other essays in Moral philosophy oxford, Blackwell,
12. Hare, R (1998). «prescriptivism», In: Rout- ledge Encyclopedia of Philosophy, v. 7, London, Routledge.
13. Moor, G. E. ,1959 , Philosophical Papers , London, Routledge
14. Moore ,George Edward, Philosophical Stud- ies, London: Routledge & Kegan Paul, Fourth impression: 1958, pp. 310-339.
15. Nagel, Thomas, (1976), «Moral Luck", In proceedings of the Aristotelian Society, Supple- mentary Volumes, Vol. 50,
16. Williams, Bernard, (1976), «Moral Luck", proceedings of the Aristotelian Society, Supple- mentary Volumes, Vol.

مهم‌ترین فیلسوف نیمه دوم قرن بیستم آمریکا، جان رالز بود

که او هم مانند فیلیپا فوت و

برنارد ویلیامز دشمن سودگرایی

بود و معتقد بود که نظام

سودگرایی نمی‌تواند در مقابل

اشکال بسیار زیاد تبعیض

غیرمنصفانه ایده خوبی باشد.

طرح او این بود که نظریه عدالت

را از مفهوم انصاف نتیجه بگیرد

که این کار را با وارد کردن قرائت

تازه‌ای از نظریه اجتماعی به

اخلاق انجام داد

۱. فیلیپا فوت فیلسوف بریتانیایی بود. همراه با الیزابت آنسکوم، او از احیا‌کنندگان

اخلاق فضیلتی در قرن بیستم و متأثر از ارسطو بود. فوت ازجمله بابت استدلال‌هایش بر ضد فایده‌گرایی و ناشناخت‌گرایی مشهور است. او در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲ به‌صورت خصوصی در کالج‌سامویل آکسفورد تحصیل کرد، جایی که مدرک خود را با عنوان شاگرد ممتاز در فلسفه، سیاست و اقتصاد به‌دست آورد. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی استاد میهمان دانشگاه‌های آمریکایی ازجمله کرنل، MIT، برکلی و دانشگاه شهر نیویورک بود. او در سال ۱۹۷۶ به‌عنوان استاد فلسفه دانشگاه کالیفرنیا منصوب شد و تا سال ۱۹۹۱ در آنجا تدریس کرد.

۲. گیج فیلسوفی است که در منطق، فلسفه تحلیلی زبان و مابعدالطبیعه و فلسفه اخلاقی زحمت بسیار زیادی کشیده است. از نوشته‌های مشهور او می‌توان به دفاع از نظریه زنجیره تاریخی(historical chain) که درباره اسامی خاص است اشاره کرد. او همچنین با نسبی‌سازی مفهوم این‌همانی وحدت(نظریه‌نسبیت این‌همانیtherativity